

مکتب اصفهان در عرصه هنر و ادب



نوشته :

محمد علی صاعد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

رئیس انجمن ادبی صائب اصفهان



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مکتب اصفهان در عرصه هنر و ادب

به نام خداوند جان خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

شاید عبارات و یا حداقل، قلم و بیان این طلبه دانش، نتواند تعریف و توصیف یک دوره تاریخی دویست و چند ساله شعر پارسی را با همه ابعاد آن فشرده و در حد یک مقاله چند صفحه‌ای از عهده برآید و جوابگوی همه مسائل مطروحه آن باشد. لذا سخن درباره سبک شعر در عصر صفوی از لحاظ شناخت و بیان ماهیت و خصوصیات آن نیست، و اگر در این جهت هم مطلبی گفته شود، برای اثبات این نکته است که، شعر در عهد صفویه سبکی تازه یافت، همانند هنرهای دیگر آن عصر، گرچه در ادوار پیشین ریشه داشت، اما تکامل و شیوه مشخص خود را در عصر صفوی پیدا کرد. بنابراین همانطوریکه طرز و نحوه فکر فلسفی فیلسوفان و عارفان نامدار، میرمحمد باقر داماد، میرفندرسکی و شاگرد ممتاز جوزه درس آن روز اصفهان، متأله نامی صدرالدین شیرازی، و شاگردان برجسته او فیض کاشانی، فیاض لاهیجی و دیگران، به نام مکتب فلسفی اصفهان^۱ شناخته شده و ثبت گردیده است، سزاوار است سبک شعر آن هم به شیوه محققین این سبک^۲ به نام واقعی خود، یعنی سبک اصفهانی، که ویژگیهای خاص خود را نیز همراه دارد خواننده شود.

این سؤال مطرح است که چرا آنهایی که قلم در دست دارند و در نگارش تاریخ و ادب و فرهنگ ایران زمین صاحب تحقیق و اثر هستند، هیچگاه به صراحت متذکر

نشده‌اند که شعر عهد صفوی، از عمده‌ترین میراث فرهنگ ارزشمند این بوم و بر است و نباید میراث فرهنگی را که با دلائل متقن و مسلم، خاص ایران و اصفهان است به اشتباه به هند نسبت داد.

بحث درباره آثار عهد صفوی مربوط به فرهنگ و میراث فرهنگی ایران است و شعر این دوره بخشی از میراث کهنسال ماست.

اگرچه در طرح مطالب ممکن است به جنبه‌های فرهنگ مادی خود هم اشاره داشته باشیم، ولی مقصد فرهنگ غیرمادی است و «فرهنگ معنوی شامل رسوم و معتقدات و علوم و هنرهای است که عمدتاً وسیله خط و زبان فرا گرفته می‌شود»^۳. فرهنگ که عصاره تمام شئون زندگی یک جامعه است از یک سو با گذشته آن پیوندی استوار دارد، و از سوی دیگر در رفتار و امیال و اندیشه و الفاظ حال و آینده آن جامعه انعکاس می‌یابد و جامعه متمدن و پیشرو در حالی که سخت به گذشته خود وابسته است برای دستیابی به زندگی بهتر از خلاقیت و نوآوری ناگزیر است^۴.

شاعران تازه‌گوی مورد مطالعه ما از کارهای اسلاف خود شناخت لازم را داشته و آگاهانه بر آن بوده‌اند که از تقلید محض، و تکرار مضامین پرهیز کنند؛ مثلاً مضمون خداگر ز حکمت ببیند دری / موم انانی و طاعان ز رحمت گشاید در دیگری را چنین بیان کرده‌اند:

ده ره شود گشاده شود بسته چون دری / انگشت، ترجمان زبان است لال را ۵
و در بازگویی و بازسازی

هر آن کس که دندان دهد / نان دهد

گفته‌اند:

آن که از دندان دهانت پر ز گوهر کرده است

نیست ممکن تالب گور از تونان دارد دریغ^۶

هر وقت برای ملتی امکانات مادی و وسائل رفاه فراهم شود و دغدغه خاطر برای کسب روزی کم شود دقت در امر فرهنگ و کسب کمالات هنری فزونی می‌یابد، و تمدن راه

ترقی می‌پیماید و در همین حال فرهنگ و افکار آن جامعه به آنچه دارد بسنده نخواهد کرد و مدارج کمال را طی می‌کند؛ برای تفهیم مدرکات تازه، الفاظ و ترکیبات و تعابیر تازه آفریده می‌شود، ابداع و آفرینش پیش می‌تازد؛ و میدان زبان را وسعت می‌بخشد، و راه را برای بیان افکار و احساسات تازه باز می‌کند، ترکیبات بدیع و مضامین تازه‌ای می‌افریند که در معنی همسان و همپایه ترقی مادی او باشد.^۷

شعر و ادب و فرهنگ زبان فارسی از اوان سلسله صفوی به مرحله‌ای از مقبولیت و پذیرش خاص و عام رسیده بود که از شاه و شاهزاده، و حاکم و امیر تا هر کس که جویای مقام بود، ناچار می‌بایست مراحل تحصیل کمالات را طی کند و در این راه تا حد سبقت گرفتن پیش رود و آحاد مردم هم از این وضعیت پیروی می‌کردند، به قول آقای دکتر ذبیح اله صفا «نتیجه این امر آن شد که معرفی کتابهای این عهد در رشته‌های شعر و ادب به واقع نیازمند تدوین فهرستی طولانی باشد»^۸. شعر در عصر صفوی سه مرحله را پیموده است و شاعران نامدار آن دوره را هم می‌توان به سه دسته تقسیم کرد؛ اول دسته‌ای که از پیروی سبک قبل از صفوی اعراض داشتند، زیرا سعدی و حافظ آن طرز سخن را به مرتبه‌ای از کمال رسانیدند که دیگر برتری از آن و حتی همپایی با آن متصور نبود و بزرگ شاعری دانشمند و ادیب و عارف همانند جامی با همه جامعیت نتوانست حتی خود را به این دو نزدیک کند، و برای اهل معرفت و شعرشناس مسلم شده بود که شعر فارسی در حال ایستائی است، و از تکرارهای ملال آور، خستگی و دلزدگی شیوه‌ای به‌وجود آمد، که گروهی چون فغانی و وحشی و اقران آنها را واداشت که سیاق سخن را به واقعیات زندگی با زبانی ساده و طرزی تازه سوق دهند و دسته دوم کسانی بودند که نوآوری در خلق مضامین و معنی تازه در ترکیب و اسلوبی سخته و پخته و نگرشی دقیق‌تر از گذشته در اطراف و جوانب را پیشه خود ساختند و پی‌ریزی طرخی تازه و متقن برای محتوای سخن و اسلوب کلام در شعر را مد نظر قرار دادند. این دسته، محتشم کاشانی، حکیم رکن، نقی کمره‌ای و بالاخص حکیم شفائی را باید نام برد که پایه‌گذار سبک اصفهانی هستند. روش این دسته این بود که اسلوب کلام بزرگان شعر

پارسی را با مطالب و مضامین نو دنبال کردند و دسته سوم نیز سبک و طرز تازه را یکدست و یکنواخت کردند، آن را از سبکهای گذشته کاملاً مشخص و ممتاز گردانیده به اوج اعتلاء رسانیدند.

گروه اخیر با پرهیز از تقلید صرف شیوه سخن را رنگ و جلای تازه بخشیدند و دست شعر را «که بعد از حافظ از مصطبه فخامت فرود افتاده بود گرفتند و بر آسمان بردند»^۹.

سرشناسان دسته سوم و شناخته‌ترین آنها، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، طالب آملی، کلیم کاشانی، و سرآمد همه اینان به نوشته تمام تذکره نویسان و سخن شناسان، صائب تبریزی است که در اصفهان متولد شد و نشو و نما یافت، در اصفهان زیست و در اصفهان وفات یافت و مدفنش در اصفهان پیوسته زیارتگاه اهل دل بوده و هست. پیش از عهد صفوی، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان در ترویج ادبیات فارسی سهمی بسزا دارند، اما بهره‌برداری آنها خصوصی بود و به نفع حکومت و سلطنت خود از شعر نیرو می‌گرفتند، و دستگاه تبلیغی آنها بر محور شعر بود. شعر حامل پیام ابی‌ت دستگاه فرعون‌ی آنها بود و هر چه در این راه خرج می‌کردند هزار چندان سود می‌بردند، شاعری شغل بود و شعر سرمایه‌ای و وسیله‌ای برای راه یافتن به دستگاه سلطنت و امراء؛ و شاعر جیره‌خوار و حقوق‌بگیری بود که مطابق دیگر کارگزاران باید در دربار حاضر باشد و در حضور بایستد و انجام وظیفه کند.

اما در دربار سلاطین صفوی که شاه، شاهزاده و امیر همه شاعر و بیشتر آنها در شعر قویدست، بودند. شعر یکی از معیار و میزانهای شخصیت اشخاص و در زمره پایه‌های علمی مقریین درگاه بود و نفس شعر احترام داشت. موضوع احترام شاه‌عباس به حکیم رکن و حکیم شفائی دو شاعر مفلق سبک مورد بحث، زیانزد اهل سخن است^{۱۰}. گفته شبلی نعمانی در شعر العجم که آورده است این شاه طهماسب نسبت به شعرا بی‌اعتنا بود و به همین جهت شاعران به هند سفر می‌کردند غیر منصفانه و سخنی سطحی و غیر تحقیقی است.

خاندان صفوی که خود صاحب علم و فضل و سخن سنج و سخن شناس بوده‌اند و از شعرا و سخن سرایان قدردانی نموده و شعر و ادب را ترویج می‌نمودند. شاه عباس اول روزی با کوبه شاهی حرکت می‌کرد، حکیم شفائی شاعر معروف را دید از طرفی می‌آید، شاه به احترام خواست از اسب پیاده شود، حکیم به اصرار زیاد بازش داشت و با این صورت تمامی سران و افسران دولت از اسب پیاده شدند. وی برای ملاقات مسیح کاشی (حکیم رکتا) به منزل او می‌رفت^{۱۰}. در تذکره‌های دیگر هم این مطلب مذکور است به اضافه اینکه نوشته‌اند یکبار سه روز در خانه حکیم رکتا مهمان بود.

در مقدمه تذکره سامی آمده است: شاه طهماسب صفوی فرزند مهین شاه اسماعیل اول سرسلسله سلاطین صفویه یکی از بزرگان و شجاعان سلاطین صفویه به شمار است، از همه در شاعری بالاتر است بلکه می‌توان گفت در عصر خویش هیچ شاعری همسنگ وی نبوده است، تذکره مختصری نیز تألیف کرده است. این رباعی از شاه طهماسب است:

یک چند پی زمرد سوده شدیم	یک چند به یاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود به هر رنگ که بود	شستیم به آب توبه آسوده شدیم

همچنین در کتاب عالم آرای عباسی نقل شده است «مولانا محتشم کاشانی قصیده‌ای غزاً در مدح آن حضرت (شاه طهماسب) و قصیده‌ای دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم به نظم آورده از کاشان فرستاده بود، به وسیله شهزاده مذکور معروض گشت. شاه جنت مکان فرمودند، من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلائند. قصائد در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگریزند، صله اول از ارواح مقلهه حضرات، و بعد از ما توقع نمایند، زیرا که بر فکر رقیق و معانی بلند، و استعاره‌های درو از کار در رشته بلاغت در آورده، به ملوک نسبت دهند، که بر مضمون (از اکذب اوست احسن او) اکثر در موضع خود نیست. اما اگر به حضرات مقدسات نسبت نمایند، شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است»^{۱۱}. این قضاوت پادشاه یک کشور پهناور است که از تملق و گزافه‌گویی بیزار است و آزادگی را

ترویج می‌کند خود شاعر است و شاعر را آزاده دوست دارد.

از اوائل دوره شعر پارسی تا پیدایش مشروطه در ایران، دو قرن معاصر صفوی در ایران بیش از هر وقت دیگر شعر فارسی از قید و بند مدیحه سرائی اغراق آمیز پادشاهان و حکام فارغ بوده است. شعرای این دوره شعر را از محصوره کاخها به میان جامعه آوردند و به نحوی شگفت زبان محاوره را با زبان فخیم شعر تلفیق دادند و با اندیشه‌های بلند و لطیف شاعرانه در هم آمیخته و بر وسعت بیان و اندیشه و زبان شعر افزودند. شاعر این عصر به معانی و اندیشه ادوار شعر گذشته بسنده نکرده است و با شناختن و انتخاب اسلوب کارآمدی که، رگه‌های آن در طول تاریخ شعر فارسی وجود داشته است^{۱۲} و به تدریج هرچه به زمان مورد مطالعه ما نزدیک می‌شود جویبارها تشکیل داده است و معاصرین دوره صفوی از همان رگه‌ها و جویبارها با نقب زدن‌ها رودی عظیم به وجود آوردند که خود آنرا به (طرز تازه) نام گذاری کرده‌اند. این سبک یا (طرز تازه) را به مناسبت این که بعضی شعرای نامدار آن به هند رفته و برگشته یا آن جا زیسته‌اند و در دربار پادشاهان و امراء آن سامان مقام و منزلت یافته‌اند، به هند نسبت داده‌اند. برای تحقیق در این که سبک دوره صفویه در ایران و مخصوصاً اصفهان طرح و پی‌گیری شده و به کمال رسیده است. یادآوری نکاتی با استناد به شعر شعرای این دوره ضروری است.

با مروری در تذکره‌ها مخصوصاً تذکره میرزا طاهر نصرآبادی که خود ادیب و شاعر و نویسنده معاصر شاه عباس دوم و شاه سلیمان بوده است معلوم می‌شود که حداقل حدود پانصد شاعر قوی‌دست و صاحب دیوان از عهد شاه طهماسب تا شاه سلیمان در اصفهان زیسته و رفت و آمد داشته‌اند و بنا به نوشته مورخ و نویسنده زندگانی شاه عباس اول (نصرا له فلسفی) حدود یکصد و سی شاعر باقرانیتهای مختلف، در دستگاه سلطنت شاه عباس اول دارای شغل بوده‌اند یا مصاحب و جلیس او، مثل میر محمد باقر داماد (فیلسوف نامدار و شاعر)، شیخ بهائی، میرزا جلال اسیر که داماد او هم بوده است. حکیم شفائی^{۱۳} با نزدیکی تمام به شاه عباس و سمت ملک الشعرائی

داشتن از گرفتن مستمری ابا داشته است، این شاعر آزاده دانشمند و طیب با شغل طبابت امرار معاش می‌کرده است و شاعرانی را که شعر را وسیله ارتزاق قرار می‌دادند، مخصوصاً آنان را که برای پول به دربارهای هند می‌رفتند (تا منصب صدی و پانصدی و هزاری بگیرند) سخت نکوهش می‌نموده است.

آب‌روی شعر در راه کسی نفشانده‌ام
تا مرا از جمله معنی فروشان نشمری
زرد روئی بر سر سیم سیه کم دیده‌ام
سرخ روی و سربلندم همچو مهر خاوری
رو، سیه چون هند بادت کز برای ملک هند
از در یسزدان به آن مشت گدا رو آوری
روبر آن خاک سیه چون سایه می‌خوایی دراز
پیش مخلوقی کم از کم سجده‌ها می‌آوری
اولت، سازد صدی و سال پنجم پانصدی
عمر را سازی تلف در انتظار بسرتری
چون ز عمرت یک نفس ماند هزاری گشته‌ای
آن زمان از جای گیر خویشتن چون برخوردی
من گرفتم صد هزاری هم به صد زحمت شدی
آخر این منصب کجا ارزد به آن خست بری
یک دم آب سرد خوردن در سحرگاه خماری
پیش استغنائی من بهتر ز گنج خاوری
هند من کلک سیه فام است کز پهلوی او
گنج معنی را بیرون آورده‌ام از لاغری
چار پهلوی شد خیالم بر سر خوان سخن
من خرد می‌پرورم گر تو بدن می‌پروری
با چنین سرمایه معنی ز کفر آباد هند
آرزوئی گر به دل دارم زایمانم بری
بی نیازی از شکر بنگاله‌ام کز شهد لفظ
کام شیرین می‌کنم خوشتر ز قند عسگری ۱۴
حکیم شفائی برزخ بین سبک شعر قبل از صفوی و بعد از صفویه است، در دیوانش هم
شعر یکدست از نوع سبک قبل از صفوی و هم مختلط و هم شعر یکدست سبک
اصفهانی موجود است. مثلاً انتخاب آقای دکتر ذبیح اله صفا از شعر حکیم شفائی مطابق
ذوق خودشان از نوع اول است و انتخاب میرزا طاهر نصرآبادی معاصر صفویه از شعر او
مطابق ذوق میرزا طاهر، شعر یکدست سبک اصفهانی است، شفائی نوآور و موجد سبک
و پایه گذار سبک اصفهانی است خودش هم می‌داند و گفته است:

منطق نظم، ز اشکال قریحت نو به نو
حجت ابطال طرز باستان آورده‌ام ۱۵
کان شیرین نمکی طرز نو، آورده ما است
نیست چندان مزه با مالده شروانی ۱۶

با مروری در دیوان حکیم شفائی برای هر کس از اهل فن واضح و مسلم می شود، که هیچیک از گویندگان معاصر او را نمی توان با وی سنجید، پایه معلوماتش از یکطرف و از طرف دیگر قوت طبع و نوآوریهای دلیپذیرش حیرت انگیز است، و به همین جهت هم تفوق او بر همه شاعران معاصرش مورد قبول همگان بوده است. بعد از حکیم شفائی میرزا جلال اسیر خیال آفرین و مرکز ثقل سبک اصفهانی است او داماد شاه عباس اول بوده و در اصفهان می زیسته است اسیر بکلی از پیشینیان منقطع و در پیشبرد خیال در سبک مورد بحث تا حد افراط به جلو رفته است (البته نه به آن معنی که بعضی اشعار بسیار عالی و زیبای او را هم به هر علت اشتباه معنی کرده اند و حق او را ضایع شده است) در تذکره ها او را به قویدستی در سبک تازه و مبدع بودن، ستوده اند؛ بعضی هم گفته اند سخنش فراز و فرود دارد، و در هر صورت مورد توجه اساتید زمان بوده است: کلیم گفته است

میرزای ما جلال الدین بس است از سخن سنجان طلبکار سخن
راستی طبعش که استاد من است کج نهم بر فرق دستار سخن ۱۷

صائب گفته است:

خوشا کسی که چو صائب ز صاحبان سخن فرنگی

تتبع سخن میرزا جلال کند ۱۸

چشمگیرترین دلیل که می رساند، این سبک ایرانی و اصفهانی است، نه هندی، این است که هر یک از این شاعران که از ایران خود را به دیار هند می رسانید، نخست از لحاظ قدرت طبع و احاطه در فنون شاعری و وصول به مقام استادی، آمادگی لازم و کمالات را در ایران تحصیل کرده بود و بعد راهی دیار هند می شد نه این که برود هند و شاعر و هندی گو بشود. مشاعره در هند با ارائه کاری فوق العاده چشمگیر (البته در هند) و دست آوردی مقبول مورد پذیرش دربارها قرار می گرفت و از مسلمات بود که این دسته از شاعران در بدو ورود باید در بیان افکار و خیالات خود بی نهایت دقت و باریک اندیشی داشته باشند و در خیال پردازی شاعرانه موجبات اعجاب اهل ذوق را فراهم کنند تا

توانند موقعیت مورد نظر خود را به دست آورند. این مطالب در تذکره‌ها و شرح حال آنان ثبت است و چون در این مجال نمی‌گنجد خلاصه‌ای از شرح حال عرفی^{۱۹} نظیری^{۲۰}، طالب^{۲۱}، کلیم^{۲۲} و صائب را که به هند رفته‌اند و از برجستگان سبک اصفهانی هستند برای مراجعه بعضی را ضمیمه این گفتار کرده‌ایم.

سند بعدی در این تحقیق مرکز واقع شدن اصفهان از عهد شاه عباس اول است تا آخر عهد صفوی و اصفهان کانون شعر و ادب و حکمت و هنر بود و اشعار همین صاحبان سبک دلیل و مؤید مطلب است؛ تا آنجا که همه گویندگان سرشناس هند هم با آنها هم قول هستند که سبک، ایرانی و اصفهانی است و با ابیات خود بر این قول صحه گذاشته‌اند.

ابیات کلیم و صائب که ذکر شد معلوم داشت که این دو شاعر بزرگ به استادی اسیر و پیروی از کلام او که محور سبک اصفهانی است توجه کامل داشته‌اند و حتی بعضی از شاعران معروف هند هم درباره طرز تازه اصفهان گفته‌اند؛ که ذکر برخی به اثبات مطلب کمک می‌کند:

● غالب دهلوی :

جاده عرفی و رفتار شفقانی دارم دهلی و آگره شیراز و صفاهان من است
گناه از ولوله نازش جادو رقصی سخن خود شدم و تا به صفاهان رفتم
غالب ز هند نیست نوائی که می‌کشم گوئی ز اصفهان و هرات و قمیم ما
غالب از آب و هوای هند بسمل گشت نطق خیز تا خود را به اصفهان و شیراز افکنیم^{۲۳}

● فیض دکنی :

غزل تازه‌تر شنو که از آن تازه نقشی در اصفهان بستند^{۲۴}

● ظفرخان احسن :

طرز یاران پیش احسن بیش از این مقبول نیست

تازه گونیهای او از فیض طبع صائب است^{۲۵}

● شبلی نعمانی :

روشنم شد ز نوا سنجی شبلی کامروز

۲۶ هند را نیز قمی هست و سپاهانی هست

دلیل دیگر که سبک تکامل یافته اصفهان که سبب آن شعر صائب است، هندی نیست، اشعار صائب قبل از رفتن به هند؛ در هند؛ و بعد از مراجعه او از هند است.

شعر صائب قبل از رفتن به هند (یعنی با حضور حکیم شقائی) در اصفهان جلائی نداشته است. ملاحظه کنید صائب شکایت می‌کند:

چشم خویان جهان چون سرمه در دنبال ماست

۲۷ گرچه صائب در سواد اصفهان پوشیده‌ایم

بلندی سخن دلپذیر ما صائب

۲۸ ز گرد سرمه نگردد در اصفهان معلوم

فلک بیهوده صائب سعی در اخفای من دارد

۲۹ نه آن شمع که بتوان داشت پنهان زیر سر پوشم

فکر صائب در غریبی می‌نماید خویش را

۳۰ سرمه مقبول نظرها در صفاهان کی شود

صائب راهی هند ره آورد می‌برد

به جای لعل و گوهر از زمین اصفهان صائب

۳۱ به ملک هند خواهد برد این اشعار رنگین را

صائب در ورود به هند

ای زمین هند آتسین برومندی ببین

۳۲ از صفاهان دیده‌ای چون زنده رود آورده‌ام

صائب و سبک او در هند و شاعران آنجا

بر حریفان چون گوارا نیست صائب شعر تو

۳۳ به که بفرستی به ایران نسخه اشعار را

صائب و عدم رضایت او از هند

بسیای محاسب از وادی دردی کشان بگذر

از این یک گل زمین، دانسته‌ای باد خزان بگذر

غبار آلوده اشکی، در خمار سرمه بیتابی

بگیر از گوشه چشمم به خاک اصفهان بگذر ۳۴

صائب از هند مچو عشرت اصفاهان را

فیض صبح وطن از شام غریبان مطلب ۳۵

صائب از خاک سیاه هند کی بیرون رود

بشکنند کی مور لنگی این طلمس قیر را ۳۶

خوش آن روزی که صائب من مکان در اصفهان سازم

به فیض زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم ۳۷

صائب و برگشت او به وطن :

روی یوسف کند آن روز جهان را روشن

که برافروخته از سیلی اخوان گردد

حکمت این بود در این سیر و سفر صائب را

که به جان تشنه دید از صفاهان گردد ۳۸

از ما حدیث زلف و رخ دستان می‌پرس

طوفان رسیده را ز کستار رومیان می‌پرس

بنگر چه رغبت است به ساحل غریق را

صائب عیار شوق من و اصفهان می‌پرس ۳۹

چو حلقه بر در دل شوق اصفهان بزند

سرشک بر صف مژگان خونچکان بزند

چه دولتی است که صائب ز هند برگردد

سراسری دو به بازار اصفهان بزند ۴۰

برگشت صائب به اصفهان

صائب از خاک سیاه هند پوشیدم نظر

۴۱ سرمه روشندلی را در صفاهان یافتم

می‌تواند سرمه در کار سخن سنجان کند

۴۲ هرکه صائب بال شهرت در صفاهان وا کند

سواد شعر تو صائب جلای چشم دهد

۴۳ ندیده است چنین سرمه اصفهان در خواب

جسوة یوسف نیفکنده است در بازار مصر

۴۴ از سخن شوری که من در اصفهان انداختم

برتری حکیم شفائی و تفوق و اشتها او دلیل روشنی است بر این که چرا امثال عرفی، نظیری، طالب، کلیم و حتی صائب اصفهان را ترک می‌کردند و راهی هند می‌شدند و این بازگشتن (یا بازگرداندن) صائب از هند هم قابل توجه است، حکیم شفائی در سال ۱۰۳۷ از دنیا می‌رود، و مقارن آن یا با کمی فاصله پدر ۷۰ ساله صائب برای بازگرداندن صائب از هند راهی آن دیار می‌شود و معلوم است که سفر هند آن روزها ۲ با در نظر گرفتن سن این مرد چه کار دشواری بوده است خلاصه این که در سال ۱۰۳۹ صائب اطلاع پیدا می‌کند پدرش در هند است و در پی یافتن او است. صائب پدر را پیدا می‌کند و بعد از ملاقات صائب تصمیم به بازگشت به اصفهان می‌گیرد ولی چون اجازه و توافق دربار هند الزامی بوده است. راضی کردن دربار هند برای دست برداشتن از صائب کار آسانی نبوده؛ بنابراین حدود سه سال طول می‌کشد و پس از تحصیل اجازه صائب به همراه پدرش به اصفهان می‌آید و مورد استقبال قرار می‌گیرد به شهرت فراوان دست می‌یابد و ملک الشعرا و همصحبیت و مشاور شاه عباس دوم می‌شود، تا آنجا که نوشته‌اند در حکم وزیر اعظم بوده است. لذا می‌توان استنباط کرد که پدر صائب به توصیه دربار ایران عامل بازگرداندن آن شاعر بزرگ بوده است. از آنچه به اختصار گفته

شد و دلائلی که ذکر گردید سزاوار است که دیگر ابهامی نماند که حوزه ادبی اصفهان در عصر صفویه مرکز آفرینش شعر و پرورش شاعر بوده است و هیچ شاعر برگزیده ایرانی نداریم که شاعری خود را در جایی غیر از ایران و اصفهان تحصیل کرده باشد که ما شیوه و طرز تازه و سبک شعر صفوی را به آن جا نسبت دهیم؛ اصفهان مهد علم و هنر و شعر بوده است، فلسفه آن عصر را می‌گوئیم مکتب اصفهان، همچنین معماری، خط و سایر هنرهای آن روزگار را سبک عصر صفوی یا سبک اصفهان می‌گوئیم.

برای روشن شدن این که اصفهان عصر صفوی مهد ادب و پرورشگاه شاعران بوده است و به علت وفور شاعران، بعضی طالبان زر و مقام و منصب، پس از تکمیل تحصیلات و احراز کمال شاعری در اصفهان در پی امیال خویش راهی هند می‌شدند؛ بررسی اجمالی زندگانی ادبی کلیم (که شاعر قوی‌دستی است) کمک فراوان می‌کند به این که سبک تازه در اصفهان به وجود آمد و رونق گرفت و از اصفهان به دیگر شهرها و ممالک فارسی زبان رفت و مقبولیت یافت. نخست بخشی از مقدمه ممتع آقای حسین پرتویضائی کاشانی را بر دیوان کلیم که به تصحیح ایشان در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی وسیله انتشارات خیام نشر یافته است از صفحه (بیج) می‌آوریم و توضیحات لازم را در پی از نظر می‌گذرانیم. «در موضوع طرز سخن کلیم که آن را به غلط سبک هندی نامیده‌اند بسیار صحبت شده و بنده نگارنده مطلبی زائد بر آنچه قبلاً به وسیله دوستان این سبک گفته شده است ندارم، و از آن جمله است مقدمه فاضلانه و محققانه استاد بزرگ شعر و ادب معاصر جناب آقای میر سید کریم امیری فیروزکوهی، مدّظله و زَیْدَ عمره، بر دیوان مولانا صائب تبریزی و همچنین شرحی که علامه شبلی نعمانی در باب کلیم و آثار او در شعر العجم ایراد نموده است. اما در عین حال و به اجمال باید عرض کنم که سبک سخنرانی صائب و کلیم و قدسی و سایر شعرانی که این طریقه را در شعر تبعیت کرده‌اند، در هندوستان به وجود نیامده تا آن را هندی بدانیم. سبک مزبور در زمان صفویه در اصفهان که مَحَطُّ رجال علم و ادب بود، پای به وادی ظهور نهاده و چون طرز نو و بی سابقه بوده اکثر بلکه عموم شعرای آن عصر بدان توجه

کرده و ما در اکثر دواوین شعرای آن زمان می‌بینیم که در شعر دم از طرز تازه می‌زنند و حتی کلیم می‌گوید:

گر متاع سخن امروز کساد است کلیم تازه کن طرز که در چشم خریدار آید
و نیز قدسی در مقطع قصیده‌ای که در مدح حضرت سیدالشهداء علیه السلام سروده گفته است:

قدسی به طرز تازه ثنا می‌کند تو را یا رب نیفتدش به زبان ثنا گره
و به این ترتیب به سبک مزبور بایستی عنوان سبک اصفهانی داد نه هندی و علت اشتها
این سبک به هندی اولاً آن است که واضعین آن اکثراً به هندوستان رفته، به طور موقت یا
دائم در آن جا اقامت کرده و مروج سبک خود در آن کشور شده‌اند. ثانیاً بی‌خبران که
خود از عهده ادای این قسم سخن بر نمی‌آمده‌اند با دادن عنوان سبک هندی خواسته‌اند
این طرز را تخطئه کنند.

بیتی که از کلیم در بالا ذکر شد از غزل ذیل است:

چند نومید ز کوی تسو دل زار آید چون تهیدست که از میکده هشیار آید
خار پا در ره ادبار ز دامن روید سر سودازده در جیب به دیوار آید
فقر اگر زخم زند مرهمش از عزلت نه که تهیدست خورد خون چو به بازار آید
عشق ناقابل زخم ستم می‌داند تیغ از موج نفس بر دل افکار آید
می‌کند نرگس بیمار تو غمخواری دل همچو مستی که به پرسیدن بیمار آید
کس ندیدیم که مردود رود از در عشق آتش آن نیست که از خار و خشخار آید
می‌توان یافت سرشکی که ز دل می‌خیزد بی نشان نیست اگر طفل ز گلزار آید
شب آدینه به در یوزه میخانه شهر شیخ پنهان رود، از در بازار آید

گر متاع سخن امروز کساد است کلیم

تازه کن طرز که در چشم خریدار آید ۴۵

بنگرید که غزل در نهایت سلاست و استحکام اما سبک عراقی است نه اصفهانی و این
پیش از آن است که کلیم تحصیل و کوششی در شعر به طرز و مکتب اصفهان کرده باشد

و خود به این امر توجه دارد و در بیت مقطع اشاره به خود می‌کند که برای رواج کارش باید از طرز تازه پیروی کنی.

غزل ذیل را هم کلیم در سفر اول خود در هند سروده است دو بیت آخر وضع روحی او را در هند و توجهش را به اصفهان می‌رساند:

چه شد؟ گاه از زبان خاصه نام این پریشان بر
 بر آرز نیستی گمنامی و بر صدر عنوان بر
 ز بوی وصل روح کشتگان را شاد کن گاهی
 ز نقش پای خود گل بر سر خاک شهیدان بر
 چرا بیهوده می‌کوبی در هر باغ و بستان را
 تو گر خاری به پا داری ز راهش گل به دامان بر
 نمایشی جهان گر ذوق داری دیده بر هم نه
 اگر خواهی که بگشاید دلت سر در گریبان بر
 سر و جان را به راحت میدهم گر سر فرود آری
 سرم بردار پس آن‌گه به مزد و مست سامان بر
 هزاران شب به سر بردند با هم شمع و پروانه
 تو هم ای شمع شب خیزان شبی باما به پایان بر
 سیه روز و پریشان خاطر و آشفته احوالم
 صبا این است پیغام به آن زلف پریشان بر
 جنون خواهد بیابان، سنگ طقلان هم هوس دارد
 مرا ای بخت یاری کن به میدان صفاهان بر
 کلیم اندر غربی آزمودی قیمت خود را
 کنون همت بورز، این زیبره را دیگر به کرمان بر
 از دو بیت ذیل هم بیزاری او را از هند که با احتمال قریب به یقین در سفر اول بوده است، می‌رساند.

عاشق، شمع است و قسدر او را
 وقتی دانند کز میان رفت
 آوارگی کلیم خواهیم
 کز هند توان به اصفهان رفت ۴۷

کلیم غزل ذیل را به صراحت هنگام مراجعه از هند به ایران گفته است و به اعتبار بیت سوم که چون در ایران (چمن...) شاعر مفلق (غنچه نشکفته) که با داشتن صلاحیت، از بسیاری، شکوفا و صاحب مقام نشده‌اند، بیم دارد که در گلزار ایران هم به آرزوی دلخواه نرسد زیرا در این زمان شاعر حکیم و عالم طیب و سخنور قوی دست حکیم شفائی منصب ملک الشعرائی ممتاز ایران را داشت و همچون صائب و دیگران تحت الشعاع بودند لذا فکر می‌کند جانی برای او نباشد و گمان دارد که هند برای او بهتر است:

به هر منزل فزون دیدم ز هجران زاری دل را
 خوشا حال جرس، فهمیده است آرام منزل را
 ز شوق هند زانسان چشم حسرت بر قفا دارم
 که روحم گسر به راه آرم، نمی بینم مقابل را
 چمن را غنچه نشکفته بسیار است، می ترسم
 که در گلزار ایران هم نیینم شادمان دل را
 اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم
 کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را
 اگر چه هند گردابست، امان از وی نمی خواهم
 نگیرد دست استغنائی من دامان ساحل را
 به امید صبوری از درش بار سفر بستم
 خورند آری به امید دوا، زهر هلاهل را
 به ایران می رود نالان کلیم از شوق همراهان
 به پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را
 برای به کمال رساندن کار شاعری ناچار است دواى تازه کردن طرز را با بازگشت به ایران
 و اصفهان اگرچه زهر هلاهل باشد و آن دل کندن از هندوستان بوده است بخورد.
 کلیم در سال ۱۰۲۸ به ایران باز می گردد و تاریخ آن را خود گفته است.
 طالب ز هواپرستی همد برگشت و سوی مسطالب آمد
 تاریخ توجه عراقش توفیق رفیق طالب آمد ۴۸
 پروفیسور شبلی نعمانی در شرح حال کلیم می نویسد: «در سال ۱۰۲۸ یعنی سالی که
 طالب آملی لقب ملک الشعرائی (دربار جهانگیر) را گرفته است در همان سال کلیم از
 هند به ایران باز می گردد از این جا یک طبیعت بدگمان می تواند نتیجه بگیرد که کلیم را
 مسئله رشک مجبور به ترک هندوستان کرده است و برای عدم کامیابی کلیم وجه دیگری
 هم هست، و آن این است که نور جهان بیگم ملکه معتقد به شاعری او نبود و بیشتر

اشعار او را خرده می‌گرفت^{۴۹} به خاطر دارم که دیگر تذکرها هم اشاره به این موضوع کرده‌اند که شعرش پختگی و متانت نداشت و نور جهان بیگم که شاعر و ادیبه و شعرشناس بوده به او بسیار خرده می‌گرفته است و نوشته‌اند کلیم بیت ذیل را با تمام دقت که جای ایراد نداشته باشد گفت و نزد نور جهان بیگم فرستاد که در آن اشاره‌ای هم به دلشکستگی اش از وضع موجود داشته است.

ز شرم آب شدم کاب را شکستی نیست به حیرتم که مرا روزگار چون بشکست
و ملکه نور جهان بیگم پس از رویت شعر گفت: از خنکی بیخ بست و شکست.

ناظم تبریزی ساکن اصفهان در نظم گزیده آورده است که: کلیم در سنه هزار و بیست و هشت به عراق معاودت نمود و در اصفهان فقیر به ملاقات ایشان رسیده و مدت دو سال به رفاقت و مصاحبت این فقیر قناعت می‌نمود تا آنکه در سنه هزار و سی و او متوجه هند و بنده متوجه مکه شد.^{۵۰}

«دومین مسافرت او (کلیم) که منجر به مهاجرت او شده دو سال بعد از مراجعت از سفر اول یعنی در سال ۱۰۳۰ صورت گرفته است و در این مرتبه با کسی مانند میرجمله شهرستانی مصاحب و مربوط شده و شاید به اهتمام او جزو شعرای دربار منسلک و تا آخر عمر در هندوستان به سر برده است»^{۵۱} غزل ذیل را کلیم هنگام رفتن دوباره از ایران به سوی هندوستان سروده است:

سفر نسیکوست اما نه ز کوی دلستان رفتن

بسان شمع هم در بزم باید از میان رفتن

نقاب غنچه بگشاده، می و معشوق آماده

عجب گر زنده رود اکنون تواند ز اصفهان رفتن

ز جوش گل نگنجید آشیان من زهی طالع

که در فصل چنین می‌بایدم از گلستان رفتن

نه تاراج خزانی بود و نه آسیب خار این جا

به جز آوارگی باعث چه بود از آشیان رفتن

دل و جان صبر و طاقت جمله می مانند و می باید

ره خونخوار هجران تر را با کاروان رفتن

تو خود رفتی کلیم، اما گر آن مؤگان برگشته

ترا تکلیف برگشتن کند، کی می توان رفتن ۵۲

در این غزل بیت دوم دلالت دارد بر این که همه اسباب دلخواه (نقاب غنچه بگشاده، می و معشوق آماده) برای او در اصفهان موجود بوده است و اما امکانات دلخواه و دامنگیر چنان بوده است که زنده رود که جوهر وجودش در رفتن است، رفتن آن مایه تعجب است.

بیت سوم دلالت دارد بر این که از فراوانی شاعر پر جاذبه (جوش گل) کلیم نتوانسته است در اصفهان مقامی (آشیانی) دست و پا کند و با این که اصفهان از هر حیث دلخواه بوده است از بی طالعی ناچار آن را ترک می کند.

بیت چهارم دلالت دارد بر این که در اصفهان هیچ گونه ناراحتی و مزاحمتی (نه تاراج خزان، نه آسیب خار) برای او نبوده است و او از آشیان آواره شده است.

بیت آخر هم می رساند اگر گوشه چشم دلخواهی از ممدوحی به او می شود در اصفهان می ماند و به هندوستان نمی رفت.

(میر جمله شهرستانی) مذکور میر محمد امین روح الامین شهرستانی اصفهانی است که رضی الدین پسر برادرش صدراعظم شاه عباس اول بوده روح الامین در اصفهان کسب علوم کرده پس از آن به دعوت جهانگیر پادشاه هند با وعده برای تصدی امور به هند رفت و مورد عنایت قرار گرفت و در عهد شاه جهان تا مقام میربخش گری ارتقا یافت.

کلیم در سفر دوم به هند به سرپرستی میر جمله، وزیر مذکور که خود شاعری تازه و باریک گو بود نائل شد ولی با وجود طالب آملی ملک الشعراء دربار، کلیم را فروغی نبوده است با فوت طالب آملی کلیم رفته رفته در دربار تقرب حاصل می کند و با معرفی میر جمله سرانجام به ملک الشعرائی مفتخر می گردد.

آنچه شبلی نعمانی درباره بازگشت کلیم به ایران نوشته و دلایل دیگر مذکور فوق

به روشنی مدلل می‌دارد که شعرائی که به هند می‌رفته‌اند اول در ایران و مکتب تازه شعر اصفهان که محل تجمع و رفت و آمد و دید و بازدید و انجمن‌های شعر بوده است آمادگی کامل پیدا می‌کرده‌اند و بعد راهی هند می‌شده‌اند؛ شرح حال هر یک از شعرائی که به هند رفته‌اند بی‌شبهت به کلیم نبوده است.

پاسخ به این سؤال که چه کسی نخستین بار طرز تازه اصفهان را سبک هندی نامید در خور تأمل است «تا دوران اخیر دیدگاه پذیرفته شده در میان دانشمندان این بوده که هیچ شعر قابل توجهی در دوره صفویه سروده نشده است ادوارد براون مسئول اصلی بیان و رواج این دیدگاه است. براون نظریات خود را مبنی بر انحطاط عصر صفوی و فقدان حتی یک شاعر مهم با نامه علامه قزوینی تأیید کرد و مسأله انحطاط را به هنرهای دیگر نیز سرایت داد. قضاوت‌های کلی براون درباره شعر عصر صفوی نسبتاً فراگیر بود اما میرزا محمدخان قزوینی آن را توسعه داد و تمامی دوره صفویه را خراب آباد فرهنگی دانست. این پدیده‌ای عجیب و در نگاه اول توضیح‌ناپذیر است که چگونه طی دهه‌های متعدد پس از براون، دیدگاه‌های او در انحطاط علوم و هنرها پذیرفته شد»^{۳۴} کج اندیشی این مستشرق و فرضی که از سر عناد او با شیعه برمی‌خیزد از یک سو و حیرت زدگی و دنباله‌روی کورکورانه متبعین وطنی از سوی دیگر این حرف نادرست را به غلط بر کرسی نشانده است که به زیر آوردن آن به سادگی ممکن نیست. این کلی‌گوییهای ناروا باعث شده است که کسی مانند حیدرعلی کمالی بر این باور شود و بجای سبک اصفهانی سبک هندی را برای شاعران عهد صفویه برگزیند.

مرحوم حیدرعلی کمالی (اصفهانی)، شاعر و نویسنده از آزادی خواهان آغاز مشروطه (متولد ۱۲۸۸ هجری قمری متوفی ۱۳۲۵ هجری شمسی) در مقدمه‌ای که بر منتخبات اشعار صائب نشر کلاله خاور به تاریخ خرداد ۱۳۰۵ شمسی نگاشته، پس از معرفی اجمالی صائب از قلم مرحوم محمدعلی خان تربیت که به سال ۱۳۴۱ هجری قمری در شماره پنجم مجله (گنجینه معارف) تبریز درج گردیده است، خود اظهار نظر می‌کند و پس از نقل تقسیم شعر فارسی بنا بر سلیقه‌ها و گفتارها، درباره سبک‌های

خراسانی یا ترکستانی، عراقی، فارسی و توضیحاتی مختصر که درباره آنها داده است می‌گوید: «اما صائب که موضوع بحث ما است با آن که از حیث طرز بیان عراقی است ولی از روش فکر و خیال به هیچ دسته‌ای از شعرای سه گانه شبیه نیست، مگر آنکه هندی‌ها را نیز دسته‌ای دانسته و صائب را در رأس آنها قرار دهیم.»

ظاهر این است که انتساب سبک، به هندی از همین جا آغاز شده باشد و عجب این است که در معرفی صائب از قول مرحوم تربیت سه بیت از غزلی که صائب هنگام عزیمت به هند سروده آورده است و در آن به وضوح، کمال سبک نیز «مشهود است. صائب در مقطع غزل گفته است:

به جای لعل و گوهر از زمین اصفهان صائب

به ملک هند خواهد برد این اشعار رنگین را

صراحت کلام و سندی گویاتر از این بیت متصور نیست که صائب سبک را از اصفهان به هند برده است، و مرحوم کمالی از یک طرف با وجود تبحر خود به این امر توجه نکرده است و از سوی دیگر چون مرحوم کمالی در محافل و مجامع ادبی مورد توجه و عنایت بوده است و همه جا این نظریه را ابراز می‌داشته همه گیر و رایج گردیده است.

در پایان امید است این بحث کوتاه کوششی باشد برای تثبیت میراث فرهنگی ایران و اصفهان و آشکار گردد که این طرز سخن، به هر عنوانی غیر از سبک اصفهانی خوانده شود نارواست و سخنی غیر محققانه است.

* پی‌نوشتها *

(منابع و یادداشتها و شرح مختصر از حال

بعضی شاعران نام برده شده در مقاله)

۱- الف) مکتب الهی اصفهان: در این مکتب سنت دوگانه اشراق سهروردی و امامیه به هم پیوسته است این نام بر روی این مکتب به وسیله آقای کرین خاورشناس فرانسوی گذارده شده و کرین از میرداماد، ملاصدرا، محمد قطب الدین اشکوری - ملا محسن فیض - ملا عبدالرزاق لاهیجی و قاضی سعید قمی به عنوان فلاسفه معرف این مکتب نام می‌برد (لغت نامه دهخدا اصفهان ص ۲۸۰۲ به نقل از صفحه ۶۷ مجله مردم‌شناسی چاپ آذر ۱۳۳۵ تحت عنوان مکتب الهی اصفهان).

۱- ب) اما اصفهان با علاقه شاه عباس یکم به جلب عالمان بزرگ به زودی مرکزی اساسی از دانشهای معقول و منقول شد و از همان دوران استادان بزرگی مانند میرمحمد باقر داماد، شیخ بهاء‌الدین عاملی با شاگردانی که در خدمت داشتند در آنجا گرد آمدند، در این زمان بود که مکتب جدیدی از حکمت که می‌توان آن را (مکتب فلسفی اصفهان) نامید پی‌ریزی شد (تاریخ ادبیات در ایران - دکتر ذبیح اله صفا جلد ۱/۵، ص ۲۹۳).

۲- الف) سخنور روشن ضمیر و شیخ راعی خوش سخن کمره علی نقی که از بنیان گذاران (سبک اصفهانی) به شمار است (مقدمه دیوان غرلیات شیخ علی نقی کمره ای به تصحیح سید ابوالقاسم سرتی، ص ۶)

۲- ب) قصاب کاشانی از شاعران قرن دوازدهم هجری و شیوه سخن او سبک معروف هندی یا به تعبیر بعض محققین طرز اصفهانی است.

۲- ج) نخست باید بگویم که تسمیه این سبک به هندی از اغلاط مشهور است و حق این است که این طرز سخن را سبک اصفهانی بنامیم. (مقدمه به قلم امیری فیروز کوهی بر دیوان صائب، ص ۳-۴، چاپ خیام).

۲-د) واضح است که این سبک از سخن هم مانند مظاهر دیگر تمدن آن عهد از علم و فنون و صنایع و حرف منسوب بدانجا اصفهان خواهد بود لاغیر، مضافاً به اینکه اکثر گویندگان آن عصر یا زده اصفهان و یا تربیت یافته دامن آن بودند (همان مأخذ، ص ۵).

۲-ه) سزاوار چنین است که هرگاه بخواهیم این سبک را (گذشته از انساب به ایران که آن سطح و کلی است) به شهری نسبت دهیم شهر عظیم اصفهان باید باشد آن هم اصفهان آن روزگار که اکنون مدفن صائب و بسیاری از بزرگان آن عهد (همان مأخذ، چاپ آثار ملی، ص ۱۹).

۲-و) و دیگر این که شعرانی از قبیل نظیری نیشابوری و عرفی شیرازی و طالب آملی و ظهوری ترشیزی که در اعداد مهاجرین اولین از طبقه شعرا به هندوستان و در واقع از پیشقدمان و علمدار سبک اصفهانی می‌باشند. قبل از سفر هند نیز به همین سبک شعر می‌سروده‌اند همان مأخذ، چاپ خیام ص ۵.

۲-ز) میونو محمدعلی صائب تبریزی، فرد شاخص و ممتاز و شاعر بنام سبکی است که اصطلاحاً (هندی) خوانده شده و آن را سبک اصفهانی نیز نامیده‌اند. دکتر ضیاء الدین سجادی، صائب و سبک هندی انتشارات دانشگاه تهران ص ۵۶.

۲-ح) ولی بیش از تمام دوره‌های ادبی در شعر شاعران عصر صفویه بخصوص در سبک اصفهانی از این صنعت شعری استفاده شده است (صائب و سبک هندی انتشارات دانشگاه تهران، ص ۸۹، دکتر محمد عباسی).

۲-ط) اگر هر کدام از شاعران مشهور عصر صفوی و سبک اصفهانی را ... (همان مأخذ ص ۹۱).

۲-ی) کلیم کاشانی نیز مانند صائب از پایه گذاران و رواج دهندگان تمثیل در عصر صفوی و سبک اصفهانی می‌باشد (همان مأخذ ص ۹۳).

۲-ک) در وجه تسمیه سبک هندی یا به قول جمعی سبک اصفهانی باید عرض کنم (همان مأخذ، ص ۲۱۲ دکتر نورانی وصال).

۲-ل) موضوع سخن سبک اصفهانی و ویژگیهای آن است ... وقتی که سبک عراقی به اوج کمال رسید کم‌کم سبک دیگری که معروف به سبک اصفهانی است ... (همان مأخذ ص ۲۰۷، دکتر عبدالباقی نواب).

۲-م) می‌دانیم که شعر معروف به سبک هند یا اصفهانی بخصوص اشعار صائب از

عنصر خیال بسیار برخوردار است (همان مأخذ، ص ۲۴۲ دکتر غلامحسین یوسفی).

۲- ن) مولانا صائب تبریزی مشهورترین شاعر دوران صفوی و یکی از غزلسرایان نامدار ایران است این گوینده رنگین خیال و مضمون آن‌ترین پایه سبک اصفهانی معروف به (هندی) را به اوج کمال رسانید (شرح روی جلد دیوان صائب به تصحیح محمد قهرمان جلد ۱).

۳- زمینه جامعه شناسی - ۱ - ح - آریان پور صفحه ۱۲۵.

۴- نوآوری اجتماعی یا فرهنگی به دو صورت اصلی تظاهر می‌کند: اکتشاف و اختراع، اکتشاف شناختن چیزی است که در گذشته نبوده است، و اختراع ساختن چیزی است که در گذشته ساخته نشده است.

۱- هر عنصری از عناصری که بالفعل در فرهنگ جامعه وجود دارد به وجود می‌آید، زیرا هیچ چیز نمی‌تواند از هیچ زاده شود.

۲- انسان وقتی خواستار عنصری نو می‌شود و آن را فراهم می‌آورد که فرهنگ جامعه او چنان اقتضا کند. (زمینه جامعه‌شناسی - ۱ - ح - آریان پور، ص ۲۵۹-۴۶)

۵- دیوان صائب چاپ محمد قهرمان جلد اول صفحه ۳۴۷.

۶- همان مأخذ، جلد پنجم صفحه ۲۴۷۸. م. انانی و مطالعات فرهنگی

۷- مثال:

چنان وقت شکایت از نگاهش مضطرب گشتم

که مضمون سخن صد بار از دل تا زبان گم شد

نظیری نیشابوری

در آدم چو به مجلس سپند جای نمود

ستاره سوختگان قدردان یکدگرند

صائب چاپ قهرمان، جلد ۵، ص ۱۸۸۶

ز پای تا به سرش هر کجا که می‌نگرم

کرشمه دامن دل می‌کشد که جا این جاست

نظیری نیشابوری

۸- تاریخ ادبیات در ایران دکتر ذبیح اله صفا، جلد ۱، ص ۴۴۴.

۹- صائب کسی به رتبه شعرم نمی‌رسد

دست سخن گرفتیم و بر آسمان شدم

نظیری نیشابوری

۱۰- شعرالعجم جلد ۳، ص ۳ تألیف استاد شبلی نعمانی.

۱۱- به نقل از تاریخ ادبیات ادوارد براون ج ۴، ص ۱۶۰.

۱۲-

به دنبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم به دنبال بود

فردوسی شعرالعجم

چنان تنگ و درهم یکی بیشه بود که رفتن در آن کار اندیشه بود

اسدی طوسی همان مأخذ

از ملامت چه غم خورد سعدی مرده از نسیشتر متر سانش

نقل از بدیع دانی جواد

دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشی خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش

حافظ

تجربت کردم و دانا شدم از کار تومن تا مجرب نشود مردم دانانشود

منوچهری از شعرالعجم

با دو قبله در ره توحید توان رفت راست یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

سنائی

۱۳- حکیم شفائی شرف الدین حسن بن حکیم ملا اصفهانی به قول اصح متولد ۹۶۶

و متوفی ۱۰۳۷ پدر و اجدادش همه از علماء و حکمای معروف و مشهور

اصفهان بوده‌اند. تحصیلات او نیز «در فنون علم خاصه اقسام ثلثه حکمت

نظری اصولاً و فروعاً مهارت تمام داشت» (مقدمه دیوان) شغل او به گواهی

همه تذکره نویسان طبابت بوده است که پس از پدر، در مسجد جامع به طبابت

می‌نشست. شاه عباس اول او را ملقب به ملک الشعراء ممتاز ایران مفتخر داشته

است. حکیم شفائی دارای استغناء طبع و بلندی همت و عزت نفس بوده است.

۱۴- دیوان شفائی به تصحیح دکتر لطفعلی بنان صفحه ۱۵۲-۱۵۱.

۱۵- همان مأخذ، ص ۹۳.

۱۶- همان، ص ۱۶۳.

۱۷- شعرالعجم جلد ۳ شرح حال کلیم کاشانی ص ۱۷۵ و آتشکده آذر به تصحیح سادات ناصری جلد ۳، ص ۹۲۴.

۱۸- دیوان صائب به جمع آوری محمد قهرمان جلد ۴، ص ۱۸۹۶.

۱۹- محمد جمال الدین عرفی شیرازی تعلیم و تربیت او در شیراز صورت گرفت و شاه نوازخان مؤلف مآثرالامراء در تذکره بهارستان سخن می نویسد که عرفی علاوه بر علوم رسمی فن نقاشی را هم فرا گرفته بود. سلطنت صفوی در اوج کمال بود و معارف پروری طهماسب و شاه عباس تمامی ایران را نمایشگاه علم و هنر ساخته بود. بازار شعر و سخن رونق بسزا یافته، محتشم کاشی، وحشی یزدی، غیرتی و غیره از طرز فغانی بیشتر پیروی کرده بودند، از سخن سنجیهای آنها در همه کشور آوازه برخاسته بود، عرفی هم برای اظهار کمال خویش همین صحنه را پسند کرده و با وجود کم سنی با استادان بزرگ شروع به معرکه آرائی نمود، در آن زمان اکثر غزلهای فغانی طرح می شد و محتشم کاشی و غیره در آنها غزل می گفتند عرفی نیز در همان طرحها غزلهایی نوشته در مجالس عام مشاعره بی باکانه می خواند.

وحشی در یزد می زیست ولی به وسیله کتاب و تحریر در این مناظرات شرکت می جست. اوحدی می نویسد من وقتی که به شیراز رفتم از شعرای معروف سراغ گرفتم، غیرتی را نشان دادند. در شهر (یعنی شیراز) کاخی بود که شعرا در آن جمع می شدند. عارف لاهیجی، حسین کاشی مورخ، میرابوتراب، نقیبای ششتری ملقب به مورخان رضای کاشی و غیره و غیره گرد آمده مشاعره می کردند، بین عرفی و غیرتی روزی در مشاعره مباحثه درگرفت و عرفی دو پهلوی مخالف و موافق دعوی را گرفته و در هر دو بر غیرتی غالب آمد. برای قدردانی عرفی در ایران هم وسائل بوده اما آن هیچوقت به پای هندوستان نمی رسید و این باعث شده بود که در آن زمان از همه طرف رو به آن کشور پهناور می آوردند (پرفسور شبلی نعمانی شعرالعجم جلد ۳، ص ۹۷).

۲۰- نظیری: محمد حسین متخلص به نظیری اهل نیشابور از همان اوان شروع به شاعری، آوازه پیدا کرده است. وقتی شاعری او در خراسان (مسلم) گردید به

کاشان آمد در کاشان حاتم، فهمی، مقصود خرده، شجاع رضائی استاد شناخته می شدند، در مجالس مشاعره آنها طرحهایی که داده می شد نظیری هم از آن استقبال و شرکت می کرد. غزلی به قافیه و ردیف «جای تو باشد» «ایمای تو باشد» طرح شد، نظیری هم از آن استقبال کرد. غزل را به مطلع ذیل سرود:

فلک مزدور ایمای تو باشد نوازد هر که را رای تو باشد

قافیه «جای» را استادان به نحوی بکار بسته بودند که به گمان می رسید کمی پرتی از آن معنایی نتواند یافت نظیری از این قافیه به نحو ذیل ایجاد معنی کرده و برتری خود را آشکار ساخته بود.

نیازارم ز خود هرگز دلی را که می ترسم در آن جای تو باشد

در آن هنگام بخشش و ادب پروری عبدالرحیم خان خانان زیانزد شده بود و نظیری به اشتیاق او رهسپار هندوستان شد و در آگره به سال ۹۹۲ یا اوائل ۹۹۳ او را ملاقات و مدح گفت.

نظیری در سال ۱۰۰۲ به زیارت مکه نائل گردید و در سفر مورد غارت سارقین واقع می شود و ناچار از برادر رضاعی اکبر شاه محمد عزیزخان اعظم میرزا که او هم به حج می رفته است استمداد می طلبد و توشه راه برای او مهیا می گردد، نظیری تا سال (۱۰۱۴) که جهانگیر به جای پدر نشست و او را به دربار طلبد مقیم احمد آباد گجرات و شغلش بازرگانی بود و در عین حال خان خانان را مدح می گفت. نظیری قصیده: ترتیب کهن تازه شد آیین زمان را نو داد نسق شاه جهانگیر جهان را» (دیوان ص ۳۸۰) که بر وزن و قافیه قصیده انوری: «باز این چه جوانی و جمال است جهان را» می باشد گفته و از نظر جهانگیر می گذراند و به صله ۱۰۰۰ روپیه و خلعت مفتخر می شود، و بالاخره در سال ۱۰۲۰ به احمد آباد گجرات باز می گردد و همان جا مقیم می شود تا در سال ۱۰۲۱ وفات می کند.

میرفایض ماده تاریخ فوت او را گفته است (مرکز دایره بزم کجاست) با کمی تلخیص جلد ۳، ص ۱۱۲-۱۱۳ و تذکره دانشکده به تصحیح دکتر سادات ناصری جلد ۲، ص ۷۱۲.

۲۱- طالب آملی در اوائل سن علوم متد اوله را فرا گرفته و در قصیده مدحیه حاکم آمل به مطلع:

آنم که ضمیرم به صفا صبح نژاد است چون باد مسیحم نفس پاک نهاد است
(دیوان ص ۹) به تصحیح طاهری شهاب
گفته است که علوم رسمی را فراگرفته است و در قصیده دیگر در مدح حکمران
آمل تحت عنوان از ایام شهاب به مطلع
سحر که غنچه گشادی گره ز پیشانی ز ند دم از دم عیسی نسیم بستانی
(همان مأخذ ص ۱۱۰)

نشان قدرت طبع او را در آن ایام صباوت می‌رساند.

تقی الدین اوحدی مؤلف تذکره عرفات العاشقین که معاصر طالب است گفته
است قال این مقال وی را در اصفهان قبل از این دریافتی شهاب بود و بر صفحه
عذار خطی نداشت رقم خط و نظم دلپذیرش چون زلف دلبران صید قلوب عارفان
می‌کرد الحق خوش می‌نویسد (مقدمه دیوان به کوشش طاهری شهاب، ص ۲۰).
و این حدود بیست و سه سالگی طالب بوده است و او به جستجوی ممدوح
قصیده‌ای در مدح شاه عباس اول صفوی عرضه داشته ولی مورد تقرب او در دربار
نمی‌شود.

طالب راهی مشهد می‌شود و ترجیح بند معروف خود را در مدح حضرت ثامن
الائم می‌سراید به مطلع:

باز خاطر ز عیش دلگیر است نفس راست بسر جگر تیر است
و از آنجا به مرو می‌رود و حدود دو سال بکنش‌خان که از طرف شاه عباس آن جا
حکمرانی می‌کرد مدح گفته و از آنجا به هوای صلح‌های درباری راهی هند می‌شود.
ملا عبدالنبی مؤلف تذکره میخانه می‌نویسد در سال ۱۰۲۰ هجری که اول سفر
طالب به هند بوده است او را در آگره ملاقات کرده و گفته است جوانی بود به انواع هنر
آراسته و به اصناف سخنوری پیراسته و این گفته از قصیده‌ای که در مدح میرزا محمد
شفیع وزیر مازنداران خیلی پیش از این سروده به مطلع:

بیا که شاهد شوخ بهار چهره گشاد کنون غمی که به جان بسته‌ای بده بر باد
و همچنین از قصیده‌ای که در مدح شاه‌عباس در اصفهان سروده به مطلع
بلبل طبعم چو آهنگ غزلخوانی کند نغمه جان در پیکر گلهای بستانی کند
غنچه معنی تبسم ناک آید سوی لفظ چون خیالم آرزوی گل به دامانی کند
کاملاً معلوم می‌دارد که شاعری او به حد کمال رسیده بوده است پیش از این که به هند

برود. اما این که چرا نتوانسته است در دربار ایران جایی برای خود باز کند دلیل آنرا (شبلی نعمانی در شعرالعجم از قول منشی فیروز که در ۱۰۲۹ قمری از طالب ملاقات کرده است) بیان می‌کند و تلخیص آن چنین است.

در ۱۰۲۹ در فتحپور شوق دیدار طالب مرا به ملاقات او برد. بعد از مصافحه سبب ملاقات را پرسید گفتم شعرش مرا این جا کشانید گفت کدام؟ چند شعرش را خواندم تا رسید به این بیت:

مردم ز رشک چند ببینم که جام می لب بر لبش نهاده و قالب تهی کند
از ذوق شعرشناسی من مرا در آغوش گرفت و مرا به ماندن دو روزه دعوت کرد. نشستم
در همین وقت مغولی که دیوان خاقانی در دست داشت وارد شد. عذر او را خواست که
برود اما او نشست و شروع به خواندن این قصیده کرد:

در پرده دل آمد دامن کشان خیالش جان شد خیال بازی در پرده وصالش
تا رسید به بیت:

در مرکز مثلث بگرفته ربع مسکون فریاد اوج مریخ از تیغ مه صقالش
تا معنی شعر را بیان نمود و چون استعداد و قوع علمی در او نبود بنای پیمایش و
اندازه‌گیری را گذاشت بی اختیار خنده‌ام گرفت این جا صدای طالب بلند شد و گفت شما
مردم هندوستان این گونه اشعار را قابل درس خواندن می‌دانید و من برای آنها پیشیزی
اهمیت نمی‌دهم من گفتم مولانا شاعری چیزی است و سخن فهمی چیز دیگر طالب
رنجید و منهم از اینکه او را آزرده دل کردم ملول شدم و مطلبی را موافق میلش پیش
کشیدم و بحث را ادامه دادیم.

وفات او را بر اصح سال ۱۰۳۵ ذکر کرده‌اند و رباعی ملا سید معاصر طالب تاریخ
۱۰۳۵ هجری قمری را در مصرع چهارم متضمن است:

داد ای فلک از مردن طالب هان داد امروز بنای نظم از پای افتاد
تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت حشرش به علی ابن ابیطالب باد
۲۲- ابوطالب کلیم همدانی معروف به کاشانی از شعرانی که از ایران به هند رفته‌اند و به
درگاه پادشاهان هند تقرب یافته، و به منصب ملک الشعرانی رسیده و از صله و
انعام‌ها وافر بهره‌مند گردیده و در سبک مورد بحث ما مشهور و معروف و
مقبول‌ترین آنها ابوطالب کلیم همدانی یا کاشانی است. کلیم ظاهراً در همدان
متولد و در کاشان نشو و نمایافته و برای تحصیل مدتی هم در شیراز بوده است.

- ۲۳- نامه سخنوران اصفهان جلد ۳، ص ۷۷-۷۶.
- ۲۴- دیوان فیضی مقابله حسین آهی، ص ۳۶.
- ۲۵- مقدمه امیری فیروز کوهی بر دیوان صائب چاپ خیام، ص ۲۳.
- ۲۶- صائب و سبک هندی انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۰۷.
- ۲۷- دیوان صائب به کوشش محمد قهرمان جلد ۵، ص ۲۶۴۰.
- ۲۸- همان، ص ۲۷۹۱.
- ۲۹- همان، ص ۲۶۹۴.
- ۳۰- همان، ص ۱۳۱۱.
- ۳۱- همان، ص ۲۱۴.
- ۳۲- همان، ص ۲۵۵۴.
- ۳۳- همان، ص ۳۲.
- ۳۴- همان، ص ۲۲۴۷.
- ۳۵- همان، ص ۴۴۵.
- ۳۶- همان، ص ۳۶.
- ۳۷- همان، ص ۲۶۹۰.
- ۳۸- همان، ص ۱۵۸۲.
- ۳۹- همان، ص ۲۳۴۲.
- ۴۰- همان، ص ۱۸۸۸.
- ۴۱- همان، ص ۱۸۸۹.
- ۴۲- همان، ص ۱۲۳۶.
- ۴۳- همان، ص ۴۵۰.
- ۴۴- همان، ص ۲۵۷۰.
- ۴۵- دیوان کلیم کاشانی تصحیح پرتو بیضائی ص ۱۸۳.
- ۴۶- همان ص ۲۴۸-۲۴۷.
- ۴۷- همان ص ۱۱۱.
- ۴۸- مقدمه منتخبات کشاورز صدر، ص ۶ و مقدمه دیوان ص ۱.
- ۴۹- شعر العجم پرفسور شبلی نعمانی، ج ۳، ص ۱۷۳.
- ۵۰- کاروان هند، ج ۲، ص ۱۱۸۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۵۱- مقدمه دیوان کلیم پرتو بیضاوی صص ۵ و .

۵۲- همان ص ۲۹۲ .

۵۳- سبک هندی و ایرانی. دکتر احمد تمیم‌داری نشریه شعر حوزه هنری سازمان

تبلیغات اسلامی، سال اول، شماره هفتم ص ۱۷ .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی